

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

ما یک وقت یک درس اخلاق بنده خدایی می رفتیم - از حالامون جوان تر بودیم حالا هم پیر نشدیم! - آن می گفت که در مدرسه مروی - ایشان داشت ما را توصیه به نماز شب می کرد - کسی که زمین مدرسه مروی را داد، همه آقایان معروف و علمای طهران و این طرف و آن طرف را جمع کرد که کلنگ مدرسه را بزنند، وقتی جمع شدند، آمد وسط - یک آدم عادی و محلی بود - و گفت هر کسی که از اول بلوغش تا الان یک شب نماز شبش فوت نشده باید کلنگ اینجا را بزند! گفت: هیچ کس نیامد، همه ایستادند و بعد خودش رفت کلنگ را برداشت و کلنگ آنجا را زد.

اگر من آنجا بودم به او می گفتم کلنگ اینجا را هر کس بزند باید از پنج سالگی تا الان نماز شبش فوت نشده باشد! گفتم ما یک شب نماز شب نخواندیم! اینها همه بازی های نفس است که به این شکل جلوه می کند. مرتیکه نماز شب خواندی که خواندی، حالا چرا باید بیایی به همه بگویی که من از اول بلوغ تا حالا نماز شبم [فوت] نشده. حالا یعنی میزان تقرب به خدا برای کسی که کلنگ می زند نماز شب است؟! این نماز شبت خودش بزرگترین بُت شده برایت و تو را از خدا فرسنگ ها دور کرده به جای اینکه نزدیک کند!! آن کسی که نماز شب را با اخلاص خوانده آن باید بیاید، خودت عقب صفی یا جلوی صف؟! خیلی اوقات می شود که مسئله این طوری برای آدم مشتبه می شود. آن آقا هم داشت ما را نصیحت می کرد که بودند افرادی که از هنگام بلوغ نماز شبشان فوت نشد!

یک وقت یک عبارت های عجیبی در صحبت های مرحوم آقا [بود] من وقتی گوش می دادم، الان خیلی مدتی است که توفیق صدای ایشان و صحبت های ایشان از ما سلب شده، خیلی هم دلم می خواهد که این ممارست را داشته باشم ولی خیلی وقت است که این توفیق را نداشتیم.

یک وقت ایشان مطالبی در صحبت هایشان می گفتند از آن مطالب کلیدی بود برای ما، واقعاً هم همین طور است؛ اصلاً مُخ و اساس شریعت و دین و فقاقت و اجتهاد و استنباط در آن بود، تا این حد. یکی از آن مطالب کلیدی این بود: داستان پیغمبر را که خوابشان برد در ردُّ الشمس که پیغمبر به امیرالمؤمنین تکیه داده بودند و خوابشان برده بود و امیرالمؤمنین هم نماز عصر را نخوانده بودند؛ چون آن موقع نماز عصر را به وقتش می خوانند مثل ما نبودند که ظهر و عصر را با هم به دو دقیقه، هشت رکعت را بخوانیم و بگوییم آخ جون راحت شدیم خواندیم دیگر! نه، ظهر را در وقتش می خواندند

عصر هم در وقت خودش. عصر هم که دو ساعت و نیم از ظهر است در روزهایی که این طور می رود، شایدم مثلاً موقع زمستان بوده که زود آفتاب می زده. امیرالمؤمنین می بینند که نمازشان را نخواندند و پیغمبر هم خوابشان برده و بخواهند بلند شوند پیغمبر از خواب بیدار می شود ایشان هم تکیه داده بودند و خسته بودند. بعد یک دفعه حضرت بلند می شوند می بینند که امیرالمؤمنین ... اصلاً جالب و عجیب است که یک دفعه اول چیزی که می گویند: یا علی نمازت را خواندی؟ نگاه به [آسمان] می کنند. می گوید: نه نخواندم، نماز عصرم را نخواندم. خورشید هم دیگر داشته [غروب] می کرده. لابد حضرت تا بخواهند بروند و حالا یا وضو داشتند یا نداشتند، تجدید وضو بکنند برای نماز و اینها قطعاً قضا می شد.

ما در اینجا از نظر ظاهر حکمی که داریم این است که می شود مثلاً در همان حال انسان نماز بخواند نماز را با ایماء و اشاره. چون خیلی نماز برایمان مهم است از خود پیغمبر و خدا هم مهم تر است! این جور می کنیم (سرفه می کنیم) طوری که رسول خدا بلند شود. یا رسول الله ببخشید من چون نماز نخوانده بودم و ... ما این طوری هستیم دیگر، یعنی فقه ما این را می گوید: این جوری تکان بده پیغمبر را! بابا نمازمان دارد فوت می شود! آسمان دارد به زمین می آید! همه ملائکه دست به سینه ایستاده اند نماز ما یکی را ببینند!

حالا به حسب ظاهر اگر نه! ما برای نمازمان عزت و احترام قائل نباشیم که بخواهیم پیغمبر را از خواب بیدار کنیم حداقلش این است که در همان حال می خوانیم؛ مثلاً اگر موردی مشابه بود. این خیلی چیز عجیبی است که چطور انسان باید بداند که مفهوم حقیقت و مغزای شریعت چیست و این ملاکات چگونه موجب تبدل احکام و تغیر و تحول احکام می شود.

اگر پدر یا مادر شما یک هم چنین قضیه ای اتفاق افتاده که فرض بکنید که شما باید بالای سرش باشید یا مثلاً هم چنین مسئله ای حالا یا خوابش برده یا طوری که شما نمی توانید. ما در اینجا وظیفه مان این است که در همان حال بخوانیم حتی ایماناً انسان بخواند، وظیفه هم این است: الله اکبر ... در هر وقتی وظیفه یک چیزی است، نه اینکه مثل بعضی ها بگویند احتیاط این است که بعد هم قضا کنند. چه احتیاطی؟ هیچ احتیاطی [نیست].

بنده در یک حالتی بودم که اصلاً تکان نمی توانستم بخورم و همه لباس مان و این چیزها، اصلاً قبله اش معلوم نبود. دیدم وقت نماز صبح است، نه می توانستم بدنم را تکان بدهم و نه می توانستم دستم را حتی بزخم روی چیزی به عنوان تیمم؛ چون هیچ اختیاری نداشتم، همان طور نماز صبحم را خواندم، زبانم که کار می کرد، از اینجا به پایین هیچ کار نمی کرد، زبانمان می چرخید، و قضا هم نکردم نه قضا

کردم بعدش نه هیچی، تکلیفم هم در آن وقت آن بود تا حالا هم قضا نکردم. اما اینکه حالا امیرالمؤمنین چطور حتی این کار را نکردند. لابد حضرت هی احتمال می‌دادند که حالا مثلاً شاید یک فرصتی باشد؛ چون اگر قطعاً حضرت بدانند که نماز قضا می‌شود تکلیف این است، تکلیف همین‌طور است ایماناً، حالا برای چه حتی الله اکبر هم نمی‌گوید که پیغمبر بلند شود. در همان حالی که نشستند یواش نماز هم بخوانند، ولی معلوم می‌شود که هی احتمال اینکه رسول خدا از خواب بلند شوند را می‌دادند که نماز را به همان [صورت] عادی خودش بخوانند، ولی یک مرتبه در بزنگاهی پیغمبر از خواب بلند شدند و دیدند بخواهند بخوانند قضا است، قضا نشده بود ولی دیگر در شرف بود.

حالا نکته اینجاست که می‌گویند: یا علی نماز خواندی؟ حضرت می‌فرمایند: نه نماز هم نخواندم. حضرت فرمودند که پس بخواه که خورشید بایستد و تو نمازت را ادا بخوانی - البته نمی‌دانم جمله‌ای هست یا نه که: وصی نباید نمازش قضا بشود. مثل اینکه یک هم‌چنین جمله‌ای داریم، بنده متیقن نیستم ولی به نظرم یک هم‌چنین مسئله‌ای هست، البته داریم مثلاً وصی نباید در زمین که مثلاً خصوصیتی داشته باشد بخواند ولی یکیش این هم است - امیرالمؤمنین بلند شدند و خواستند ... حالا شاید علتش اینست که مردم بفهمند که این طرف کیست، آن کسی که یک هم‌چنین وضعیتی دارد، دنبال چه کسی باید رفت، دنبال این رفت یا دنبال سایر افراد؟

بالاخره بایستی که علامت‌هایی باشد که مردم بدانند، همه چیز برای افراد از طریق قوای عقلانی و ادراکات نفسی حاصل نمی‌شود، اینها یک چیزهایی است که برای هر کسی در هر مرتبه‌ای که هست حجت تمام است. سلمان و اویس و ... به ردّ الشمس و قلعه خیبر و اینها نیاز نداشتند اینها می‌آمدند به امیرالمؤمنین یک نگاه می‌کردند تا ته قضیه را می‌خواندند. ولی این مسئله برای همه که نیست، افراد از منظر درک و شعور متفاوت هستند و امام باید خودش را بشناساند به عنوان امامت باید خودش را برای همه افراد بشناساند.

نکته‌ای که در اینجا هست این است که ایشان (مرحوم علامه) می‌فرمودند که: امیرالمؤمنین در آنجا می‌بیند حقیقت نماز الان در کنارش خوابیده، واقعیت نماز، حقیقت نماز، آن معنا و مفهوم نماز، آن الان در کنارش است و آن حالی که باید بر نمازش مقدمه بشود که به آن حال برسد و به آن مرتبه‌ای از قرب و تجرد راه پیدا کند به تمام معنی الکلمه و به حقیقه الکلیه الان در کنارش است. پس بنابراین دیگر چه غمی دارد از اینکه نماز او فوت بشود یا فوت نشود؟ آن تکلیفی که الان برای نماز است که بلند شو و نماز بخوان تا اینکه به آن حقیقت برسی و آن واقعیت را درک کنی، الان آن واقعیت و آن حقیقت در اینجا نهفته است.

یک وقت مرحوم آقا برای کبدشان در بیمارستان مشهد بودند.<sup>۱</sup> من رفتم مشهد و اطلاع نداشتم، آمدیم منزل و دیدیم ایشان رنگشان زرد بود و به خاطر کبد و صفرا و انسداد است. در بیمارستان بودند و تا اینکه مشخص بشود که علتش چیست. متوجه نشدند که علتش آیا انسداد است آن مجرای بین صفرا و اثنی عشر است - که مجرای کلدوک می گویند. اگر انسداد پیدا کند صفرا برمی گردد در خود کبد و کبد هم می رود پخش می شود - و یا اینکه نه خود کبد است و انسدادی هم نیست. مدتی آنجا بودند و بالاخره کارشان کشید به طهران، آنجا نفهمیدند. آمدند طهران و آنجا فقط سونوگرافی نشان داد که انسداد بود، دو هفته هم بیمارستان بودند.

بعد که ما رفتیم آنجا بودیم، کاری هم نداشتم تنها رفته بودیم، بعد دو سه روز یک بنده خدایی - هنوز هم در قید حیات است - آمده بود و گفت که من اینجا بمانم. گفتم که نه من اینجا هستم. گفت که حالا شما والده و اینها را ندیدی. گفتم: اتفاقاً آنها خیلی خوشحال هستند که من اینجا هستم. بعد آمد از در امام رضا وارد شد و گفت: شما که آمدید - حالا آقا هم خوابیدن - زیارت نکردید زیارت هم بکنید. - گفتم یک چیزی به او بگویم بفهمد با طلبه نمی تواند حرف بزند - گفتم: ما همیشه در حرم هستیم، آقا شما نگران خودت باش. آقا در همان حال غش غش زدند زیر خنده. این هم رنگش قرمز شده گفتم. گفتم آقا ما همیشه در حرم هستیم شما نگران خودت باش. آقا وقتی آن خنده هاش را کرد گفت: آسید محسن عیب ندارد، حالا برو مادرت را هم می بینی و یک امشبی را برو. آقا به دادش رسیدند. [فرمودند] حرم هم که نرفتی - سه چهار روزی بودم و حرم مشرف نشده بودم - دیگر رفتیم حرم و بعد که فردا رفتیم دوباره می خواست بماند. آقا فرمودند: نه آقا همان یک شب کافی است بنده زاده هستند.

نه اینکه من شوخی بکنم من شوخی نمی کردم، من دیدم پیش این مرد بودن در حرم بودن است. من می دیدم و شوخی نمی کردم با او مزاح نمی کردم. در کنار یک هم چنین فردی حرم است، مگر حتماً باید انسان حرم را با گلدسته و حاشیه های طلا و آینه ببیند؟! آن کلام ایشان راجع به امیرالمؤمنین آن هم اینجا می آید یعنی همان مسئله. اینکه می گویم نکات کلیدی استنباط، گاهی اوقات مطالبی داشتند. ایشان می گویند که امیرالمؤمنین اصلاً حقیقت نماز را در اینجا می بیند که به آن تکیه داده و اگر بخواهد این را تکان بدهد و از خواب بیدار کند اصل نماز زیر سؤال رفته. این چه فکر می کند و ما چه فکر می کنیم؟! یعنی امیرالمؤمنین در آن موقع در چه افقی هست و ما به فکر هستیم آی نمازمان قضا شد. قضا شد که شد! حالا بر فرض گناه کردی که کردی برو توبه کن. خدایا غلط کردیم توبه کردیم.

۱. روح مجرد، ص ۲۱۱.

ریا حلال شمارند و جام [پول] باده حرام زهی طریقت و ملت زهی شریعت و کیش<sup>۱</sup> یقتلون ابن رسول الله و یستلون عن دم البعوضه!<sup>۲</sup> اینها همه در یک ردیف است در یک جریان است، در یک خط است. اینها را اگر انسان بخواهد پیگیری بکند عمیق بشود به خیلی از رشته‌ها و سررشته‌ها می‌تواند دسترسی پیدا بکند.

یک وقت جایی بودیم صحبت این بود که مادری مستطیع شده، واجب الحج شده استطاعت مالی دارد، اما یک بچه شیرخوار دارد، یک بچه هفت هشت ماهه دارد و این بچه‌اش را می‌شود با شیر خشک هم ارتزاق کند - خیلی وقت پیش بود، یکی از آقایان از مراجع نجف که فوت کرده - ایشان نظرشان این بود که اگر بچه با غیر از شیر مادر هم می‌شود ارتزاق پیدا بکند، مادر باید برود مکه و به بچه شیر خشک بدهند. آمده بودند و از ایشان سؤال می‌کرد - البته در مجلسی رفته بودیم - ایشان می‌گفتند: نخیر، حج بر این زن حرام است، حق بچه است که تا دو سال شیر مادرش را بخورد و بعد از دو سال این استطاعت دارد. تازه اگر بعد از دو سال تا چند سال این نیازی به حضانت مادر دارد و مسئله رضاعت یک مسئله است و مسئله حضانت مسئله دیگری است. ایشان گفتند: وقتی که هیچ‌گونه تأثیر منفی از فراق مادر بر روحیه و نفس بچه وجود نداشته باشد - چون بچه به مادر خیلی وابسته است - آن وقت اگر واجب بود باید برود و تا قبل از آن نمی‌تواند برود.

یک جمله‌ای گفتند که این خیلی عجیب بود. فرمودند که حج این است که الان این نفس را تربیت کنی. این جمله عجیبی است؛ یعنی کسی این جمله را می‌گوید که خارج از این علوم و اصطلاحات به این مطالبی دست یافته باشد. با این فرمول‌ها و با این ضَرْب، ضَرْب‌ها، انسان به این چیزها نمی‌رسد. نه اینکه نیست این مطالب هست، منتها کسی که از راهش برود می‌فهمد، در همین فضاهای ظاهری نتیجه‌ای پیدا نمی‌شود ولی اگر کسی از راهش بخواهد برود همه این مطالب در آثار ائمه هست همه این مطالب. ولیکن الا ان يعطی الله عبدا فهما فی کتابه، حضرت می‌فرمایند.

امیرالمؤمنین عبارتی دارند که: ما اسر النبی الی شیئا کتمته علی الناس (خیلی عبارت عجیبی است) الا ان يعطی الله عبدا فهما فی کتابه هرچه که به من گفتند همان‌ها را هم به شما گفتند، چیز اضافه به ما نگفتند، منتها ما گرفتیم و فهمیدیم و عمل کردیم و جلو رفتیم آن وقت چیزهای مگو و اسرار را به ما گفتند، شما نکردید! واقعاً هم همین طور است. ما روش بزرگان را که می‌دیدیم، روش اولیاء خدا و اینها را می‌دیدیم همین طور بود، یعنی می‌دیدیم که مثلا با طرف می‌آیند جلو، یک مقداری در صحبت، نه

۱. حضرت خواجه حافظ رضوان الله علیه

۳. أنظروا إلى أهل العراق یقتلون ابن بنت نبی الله ولا یسألون عن دم البعوضه وحکمها

اینکه بخواهند محک بزنند. خودشان مسئله روشن بود، می دیدند تا چه حد این دارد تلقی می کند، هر چه تلقی می کرد یک خرده قضیه را سفت تر می کردند دوباره آن را تلقی می کرد دوباره یک خرده دیگر سفت تر، اما اگر می دیدند این در همان چیزهای اول آنجا STOP [کرده] می ایستادند.

یک بنده خدایی که الان هم در قید حیات است خودش به من گفت: یک دفعه من جایی بودم یکی از همین شهرستانها، رفته بودم خدمت ایشان و راجع به قضیه ای صحبتی پیش آمد و مطلب این بود که اگر قرار بر این است که قدمی بخواهد برداشته بشود باید چند و چون و چرایی نباید باشد، با چون و چرا و این چیزها مسئله انسان به جایی نمی رسد. من گفتم البته با یک بیان خیلی مؤدبانه نه اینکه حالا، خلاصه دأب من بر این بود که همیشه یک مطلبی را خودم به آن برسم تا اینکه بتوانم به این نکته عمل کنم.

خدا رحمت کند مرحوم فلان مرد خوبی بود وقتی که ما پیش ایشان بودیم گاهی ایشان به ما می گفتند که در مسائل اجتماعی من آنطوری که باید و شاید ممکن است به آن نرسیم، شما اگر یک مطلبی را از نقطه نظر مسئله اجتماعی درک می کنید به من بگویید؛ چون ممکن است من با توجه به فضایی که دارم، با توجه به آن حال و هوایی که دارم ممکن است نرسیم و شما بهتر از من بفهمید. یعنی می خواست بگوید که در این مسائل مثلا حالا شاید شما هم بله، مثلا حالا شاید ما بهتر بفهمیم، ما مثلا آنطوری که حالا این چیزی که شما اصراری که دارید حالا در این حد مثلا.

گفت: تا من این حرف را به ایشان زدم یک دفعه ایشان اصلا ورق را به کل برگرداند: بله آقا! ما در تمام کارها خودمان هم گیر هستیم آقا! معلوم است که این طور است، ما از کار دیروز خودمان خبر نداریم که درست است غلط است؟! اصلا انگار نه انگار که این یک آدمی است اصلا یک فهمی دارد، افقی دارد. همچنین ایشان جوری صحبت کرد که خودش را از افراد عادی هم پایین تر آورد، چه برسد... که بله آقا ما گیر داریم، ما کجا این حرفها کجا! می گفت اصلا من یک دفعه گفتم: من چه می خواستم چه شد. گفت: اصلا این قدر خودم منقلب شدم که ما چه حرفی زدیم! ما حالا چی چی می خواستیم، آن برایمان صد درجه هم آورد پایین تر، باباجون خدا خیرت بدهد اصلا بلند شو برو پی کارت. اصلا خبر داری کجا معلوم کار خود ما درست است؟ تو روی چه حسابی؟

بعد گفت آدمم دم در نشستم رنگم سفید شده بود حال تهوع پیدا کردم. این قدر ناراحت شده بود. گاهی اوقات اتفاق می افتد دیگر، آدم یک جوری می خواهد و یک جور دیگر می شود، یعنی همانطوری که می خواهد می شود! ولی باورش نمی شود اول که بابا آنها درس را تا آخر خواندند

همچنین بر جلا<sup>۱</sup> به تو می‌زنند که نمی‌دانی از کجا خوردی و نمی‌دانی از کجا بردی؟! گفت: آمدم بیرون همین‌طوری اصلاً یک ربع روی پله‌ها نشسته بودم دستم را گذاشته بودم زیر چانه‌ام، ما چی آمدیم چطوری آمدیم بیرون، آمدن‌مان چه بود و برگشتن‌مان. بله آقا مسئله این است! ما هنوز گرفتار کارهای خودمان هستیم و معلوم نیست که اینها درست باشد اصلاً کی گفته؟ معصوم فقط چهارده تا هستند، بقیه همه اهل اشتباه و این چیزها بودند. و خیلی جدی خیلی سفت. آدم چه بگوید، کاری که خودش کرده، حرفی که خودش زده. می‌گوید: من با فلانی که بودم در مسائل اجتماعی شاید نظرش ...، خوب بله! با فلانی شاید این‌طوری بوده، حالا ما نمی‌گوییم بالاخره آن هم خدا رحمتش کند آدم خوبی بود، ولی عزیز من تو فلانی را داری مقایسه می‌کنی، هر چیزی یک جایی دارد: لکلّ مقام مقال (هر سخنی جایی و هر نکته مکانی دارد) ولی نسبت به آن مواردی هم که اهل تلقی هست و هی عمیق‌تر و چیزتر است یک پله جلوتر می‌رفتند یک پرده بیشتر باز می‌کردند یک دفعه یک چیز دیگر.

ما امروز آمدیم که بعد از یک مدت غیبت صغری که برای ما عارض شده بود، گفتیم که بلند شویم برویم ببینیم می‌توانیم آیا بر مقدرات ملائکه غلبه می‌کنیم؟! ظاهراً این تقدیر است که ما از زمره و القاعدات من الرجال و النساء باشیم. گفتیم حالا فعلاً شروع می‌کنیم ببینیم که داستان از چه قرار است و به چه کیفیت است.

اما با توجه به تجربه‌ای که از گذشته داریم و وضع و حال فعلی، هر بحثی را دیگر بیش از نیم ساعت نمی‌توانم من انجام بدهم. روی این جهت از آنجایی که هر دو بحث حیفاست واقعاً، یعنی هم بحث فقهی که ممکن است یک مطالبی و مسائلی پیش بیاید و هم بحث دیگر (اسفار)، لذا اگر بخواهیم آن بحث اولی را به نحوی انجام بدهیم که دیگر توان برای دومی نماند این خیال می‌کنم که خیلی [صحیح] نیست.

عرض کردم که مرحوم آقا هم به بنده توصیه که فرموده بودند که بحث فقهی را هیچ وقت از دست ندهم. ایشان به من فرمودند تا آخر عمرت تا آخرین لحظه حیاتت - به اصلاح قضیه - تا آخر عمر یعنی تا آن آخر لحظه حیاتت این بحث فقهی را ترک نکن و حتی ایشان فرمودند ولو شده شریع مباحثه کنید لمعه یا شریع. لذا ما به امثال امر ایشان بحث اول را همان بحث حج قرار می‌دهیم. ان شاء الله از فردا و نیم ساعت که [بحث] می‌کنیم، ده دقیقه فاصله [باشد] نیم ساعت دوم که در طی یک ساعت و ده دقیقه یک ربع این بیشتر نباشد که به هر دو جهت برسیم ان شاء الله. اگر ساعت پنج و ربع باشد دیگر [حضور] آقایان ساعت چهار و ربع دیرتر انجام نگیرد ان شاء الله.

۱. خشم آنی و توپ و تشر زدن

این هم خدمتتان بگویم، روش ما در مباحثه فقهی همان طوری که قبلاً گفتیم بنده این روش را که فعلاً [رایج] هست را صحیح نمی دانم؛ بحث خارج بحث مسئله گویی نیست توضیح المسائل نیست، پرداختن به نکات کلیدی و استنباطی و اجتهادی احکام است. لذا در فروعاتی که مطرح می شود ما به فروعاتی در سلسله مراتب می پردازیم که احتیاج به تحقیق یا مورد نقاش هست، اما آن فروعاتی که نه! روشن است مسائل روشن است و نیاز به چیزی ندارد از آنها صرف نظر می کنیم، خود رفقا در تقریراتی که هست خودشان به آن تقریرات مراجعه کنند و ما فقط به فروعاتی که در طول سیر بحثی مورد بحث و نظر و کنکاش و نقد و ایراد هست به آنها توجه می کنیم.

**تلمیذ:** فرمودید توسعه حرم مقدم است. حال اگر شرایطی پیش بیاید که توسعه حرم معصوم متفرع بر سفک دم فرد یا دماء افراد بیگناه شود در این تزاحم، حقیقت امام اولی است یا سفک دم انسان؟  
**استاد:** سفک دم مقدم است. سفک دم هیچ چیزی نمی تواند در قبال او بتواند قرار بگیرد، دم محترمه و نفس محترمه هیچ چیزی با او برابری نمی کند. این از مسائل خیلی بسیار مهم است که در همین رده قرار می گیرد.

ببینید در اینجایی که صحبت است صحبت یک سکونت یک اسکان است، شخصی منزلی دارد بلند می شود اینجا نبوده، پول می دهد اینجا را می خرد، زمینی را می خرد، یک منزلی را می خرد، هیچ چیزی غیر از این نیست. بلند شود برود در خانه اش در را ببندد، آنجا اجاقش را روشن کند و غذا درست کند و استراحت بکند اینها در آنجا سکونت کند، روزش را به شب و شب را به روز بیاورد، غیر از این مطلب دیگری مترتب بر او نیست. اینها هر کاری را هر وقت می تواند انجام بدهد حالا چه در این خانه می تواند انجام بدهد، چه در یک کوچه بالاتر می تواند انجام بدهد یک خیابان آن طرف تر انجام بدهد چه یک کیلومتر آن طرف تر انجام بدهد، فقط یک سکونت است. اما صحبت در این است که آیا این سکونت عادی که شما در اینجا دارید و این را حتی خودتان می دانید و درست هم است حق شماست، آیا این در تداوم با این حق کلی که مربوط می شود به کل افراد، مربوط می شود به کل اشخاص، که همه باید بیابند و استفاده کنند، در این تداوم کدام مقدم است؟ به حساب نمی آید آقا بلند شو برو یک خانه یک خیابان آن طرف تر، اینجا که جانت را نمی گیرند که حتما در اینجا باشی، تو از منزل به عنوان سکونت و خوابیدن و غذا خوردن و گذران زندگی می خواهی استفاده کنی، برو دو تا کوچه آن طرف تر استفاده کن، یک خانه بزرگ تر هم به تو بدهند، یک خرده درخت و گلش هم بیشتر باشد که بیشتر خوشتر بیاید. ولی اگر قرار بر این باشد که نه بخواهد این مسئله یک نفر در اینجا یک نفر یک بچه حتی، یک بچه در اینجا بخواهد به ناحق دم او هدر باشد، اینجا باید کل حرم را خراب کرد، نه اینکه



بنای دیگری. فرض کنید که الان جان یک بچه پنج ساله زیر گنبد امام رضا علیه السلام گیر کرده، فرض کنید که زلزله شده یک دانه از این پایه و ستون خراب شده و یک بچه دو ساله، یک بچه شیرخواره زیر یکی از این ستون‌ها مانده و هیچ راهی جز اینکه گنبد را خراب کنند، باید دینامیت بگذارند و گنبد را پودر کنند، باید پودر کنند و بچه شیرخواره باید سالم دربیاید توجه می‌کنید؟

امام رضا علیه السلام گنبد نیست، امام رضا آنی است که آن زیر است نه گنبد، گنبد خشت است، ما گنبد را با امام رضا اشتباهی گرفتیم، گنبد آجر است، طلاست همان طلایی که در زرگری است و طلایی که می‌خرند از بانک مرکزی است می‌خرند - می‌گویند خشت [گنبد] حضرت معصومه را از بانک مرکزی می‌خرند و آب می‌کنند و خشت می‌کنند - حضرت معصومه طلاست؟ اینکه در بانک مرکزی بوده، خشتش هم که خاک رس است، خاک رس قم را بردند در تنور گذاشتند شده آجر، طلا را هم از بانک مرکزی برداشتند طلا را آوردند چسبانند شده. حضرت معصومه که این نیست، آن که زیر دفن است، آن بدنش است، تازه این بدنش است آن بدن حضرت به خاطر نفس حضرت مقدس است و محترم است.

باید اصلاً گنبد را داغون کرد که یک بچه از بین نرود، یک مرد از بین نرود، آن وقت شما می‌گوی برداریم خراب کنیم؟ برو پی کارت بابا. این معلوم می‌شود شما مطلب را دارید می‌گیرید که این اشکال را می‌کنید مشخص است - خیلی مسائل هست دیگر حالا خط قرمز نیایم - وقتی گنبد عسکرین را خراب کردند همین ملاعین و آدم‌های ... حالا هر کسی که کرده خدا عذابش را زیاد کند، کاری به مصداقش نداریم، وقتی که [تخریب] کردند، ما رفته بودیم مشرف شده بودیم سامرا و خرابی‌ها پیدا بود، خود دور ضریح هم که خراب شده بود اصلاً ضریح هم به‌طور کلی از بین رفته بود. دور ضریح چند تا چوب گذاشته بودند یک پرده کشیده بودند و الله العظیم بالله العظیم و تالله العظیم من هیچ تفاوتی بین ضریح و بین این چوب ندیدم، می‌گویم و الله العظیم. هر دو یکی است.

امام هادی علیه السلام این وسط طوری نشده، گنبدش خراب شده نه آن. امام عسکری نه زلزله‌ای افتاده بر ارکانش یا حضرت نرجس خاتون، خواهر امام هادی است. امام امام است، امام که نمی‌آید با گنبد خرابش بشود امام هم بلرزد، گنبد خراب شد خیلی خب خراب شد، خدا لعنت کند کننده‌اش را، اما چه تفاوتی شد؟ حرم حرم است، ولایت ولایت است، امام عسکری امام عسکری است سر جایش است، امام هادی امام هادی است سر جایش است، سرسوزنی هم از آن مقام کبریائیت و بهاء و عظمت نه کم شده نه... ابد! نشستند در قبر دارند هر هر می‌خندند برای این افکار ما و این بساطی که دیدید چه شد و چه کردند و چه چیزها و چه چیزها - من یک چیزی نوشته بودم. یادتان نیست؟

- تلمیذ: سخنرانی اهواز بود

- مثل اینکه سخنرانی بود. بله، مورد اعتراض هم قرار گرفتیم. من که دارم برای خراب شدن گنبد و چند تا خشت این مسائل را راه می‌اندازم، آیا برای مسائل دیگر هم همین‌طور عمل کردم؟ الان یک گنبد ساختند بیست برابر استحکامش از آن قبلی بهتر و بتن و آهن چی کردند که اگر دویست کیلو تی‌ان‌تی هم بگذارند خیال نمی‌کنم که ترک بردارد چه برسد به [خراب شود]. بهتر از اولش ساختند، آهن‌های این قدری رفته تا بالا، اینکه بهتر شد. اینکه به واقع و به حقیقت شریعت راه پیدا کرده خیلی این مطالب را بالاتر از اینها می‌بیند، خیلی از این حرف‌ها و از این چیزها بالاتر می‌بیند.

اللهم صلِّ على محمد و آل محمد